ادیب کامل

زندگی میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری

غلامرضا جلالی

حوزه علمیه خراسان، در طول سده های گذشته، چهره های شایسته ای در قلمرو همه دانشهای اسلامی، در دامن خود پرورش داده است وباکوشش بی وقفه خود، گوهرهای تابناکی را به گنجینه فرهنگ اسلامی ایران، تقدیم کرده است. یکی از این چهره ها، میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری است. نام ادیب، با توجه به خدمات بی مانندش به ادب تازی وفارسی حوزه، برای همیشه بر تارك خراسان خواهد درخشید.

تولّد

میرزا عبدالجواد در «بیژن گردبه» یکی از روستاهای نیشابور، درسال ۱۲۸۱هـ. ق. برابر با ۱۲۴۲ هـ. ش. چشم به جهان گشود. درسال چهارم زندگی خود، چشم راستش را آبله از او گرفت وسوی اندکی برای چشم چپش ماند.

میرزا از حافظه بسیار خوبی برخوردار بود. در مکتب خانه، درزمان کوتاهی با خواندن و نوشتن زبان فارسی آشنا شد و به تشویق پدرش ملاّحسین، عازم نیشابور، شهرعلم و فرهنگ، گردید. وی تا پانزدهمین بهار زندگی دراین شهرماند و ضمن آشنایی بیشتر با متون درسی حوزه، به ادبیات روی آورد و تحت تأثیر دیوان قاآنی شیرازی، که به دستش رسیده بود، قصایدی سرود.

ورود به حوزه مشهد

میرزا عبدالجواد، در سال ۱۲۹۷ هـ. ق. برای آموختن دانشهای دینی، به حوزه پر رونق آن روز مشهد آمد. ابتدا به مدرسه خیرات خان رفت، بعد در مدرسه فاضل خان حضور یافت ودرنهایت در مدرسه نواب حجره ای گرفت وضمن فراگیری دروس ادب، کتابهای نهج البلاغه، مغنی، مطول، مقامات بدیعی، مقامات حریری، حاشیه و شمسیّه را بدون آموزش فراگرفت و از فقه و اصول و حکمت وکلام نیز بهره ای وافی یافت وبه نیشابور بازگشت و مدّتی را کنار پدربیمار خود به سر برد. تااین که روح پدر از قفس تن برست و ادیب بار دیگر در حدود سال ۱۳۱۰ هـ. ق. یعنی چهارده سال پیش از انقلاب مشروطه، به مشهد بازگشت ودر یکی از حجره های مدرسه نواب استقرار یافت و تا آخر عمر همان جا اقامت گزید و هرگز به مسافرت نرفت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

شور دانایی

میرزا عبدالجواد وقتی درمدرسه نواب حجره گرفت، شروع به مطالعه و تدریس کرد. حوزه درسش با مرور زمان رونقی دیگر یافت. او، با این که قدرت بینایی بسیار اندکی داشت، هرگز ازمطالعه دست نکشید. ساعتها به مطالعه آثار دانشوران پیشین مشغول می شد و سراز مطالعه برنمی داشت و به ندرت از حجره بیرون می رفت. موقع مطالعه زمان را از یاد می برد. گاهی تا سپیده دمان چشم از کتاب بر نمی داشت وسحرگهان ترنم گنجشکان او را به خود می آورد.

به تدریج اطلاعات ادبی وتاریخی میرزا به جایی رسید که سخنان عمیق و ارجمند او در گستره این دانشها، همه صاحب نظران را به حیرت می افکند. دامنه محفوظات او درنظم و نثرعربی و فارسی خارق العاده بود وهمه دانشوران و جویندگان مشتاق علوم را شگفت زده می کرد.

دامنه مطالعات ادیب، به ادب اختصاص نداشت. او، در حکمت الهی و طبیعی نیز مهارت داشت و بیشتر نظریات ملاصدرا را می پسندید و در نجوم و علوم ریاضی دیگر، از جمله جبر، مقابله، حساب و هندسه متبحّر بود وبا موسیقی آشنا بود، ولی تخصص او در همان ادبیات عرب بود. وی، تمام قاموس و برهان قاطع را در حفظ داشت و افزون بر دوازده هزار بیت از اشعار شعرای عرب عصر جاهلی را به خاطر سپرده بود. ادیب هر شعری را با همان حال وهوای خود شعر، بالهجه ای بسیار دلنشین وسحرانگیز می خواند، شنونده را مجذوب خود می کرد.

غنای طبع

ادیب، اهل قناعت بود و طبیعتی قانع داشت. از وجوهات کمتر استفاده می کرد. بیشتر از راه حقّ التّدریس آستان قدس رضوی و عایدات اندك ارثی نیشابور، روزگار می گذراند. او، با این درآمد ناچیز نتوانست خانه ای برای خود مهیّا کند وتا پایان عمر در حجره مدرسه نواب ماندگار شد. همسر نگزید و تنها، راه زندگی را در پیش گرفت واز غنای طبع و همّت بلند دست نکشید وکاسه کاستی پیش کس و ناکس دراز نکرد واز کسی کمک مالی نپذیرفت. کسانی را که به دلیل داشتن مال دنیا، انتظار تواضع داشتند و فقر معنوی خود را با غنای مادی می پوشاندند، با سخنان نیشدار، از خود می رنجاند و با این آدم نمایان نابخرد، مجالست نداشت و به شاگردان خود توصیه می کرد:

«هرگز خودتان را درمقابل زور و زر، پست و خوار نکنید که روح من برشما لعنت خواهد فرستادیم»

ادیب راستگو و صریح اللهجه بود و درمبارزه با جهل و ریا، بیداد می کرد و تمایل شدید به تعلیم و تربیت شاگرد داشت. او ذوق شعر و ادب را در شاگردان مستعد، به کمال می رساند و همین امر موجب شد تا شاگردان بسیار گرانقدری را بپروراند. اوازاین جهت حقّ بزرگی بر فرهنگ و ادب معاصر ایران دارد.

درانزوای حجره

ادیب، شبها در حجره خود، در انزوا می زیست. قریب چهل سال، روزها صدها شاگرد که از شهرهای دور و نزدیک خراسان گردآمده بودند، در مدرس او جمع می شدند.

ادیب، زندگی قانونمندی داشت. حجره او در طبقه فوقانی مدرسه بود و به جز آن، دوحجره دیگر برای تدریس دراختیار داشت. صبح به یکی از شاگردانش که به او خیلی نزدیک بود، پول می داد تا پنج سیر گوشت خریداری کند، دوسیر نخود و لوبیا هم به دیزی می ریخت و در حجره اش غذا را می پخت. روز، آب دیزی وشب گوشت آن را می خورد. برسر سفره بزرگان که دعوتش می کردند، نمی نشست. گاهی که هوا مساعد بود، برای گردش می رفت و درمحل معینی به چناری تکیه می داد و مشغول تفکر می شد.

هفته ای یک بار به حرم مطهّر شرفیاب می شد، از پشت پنجره فولاد، درصحن عتیق، زیارتی می خواند و به مدرسه برمی گشت.

او، در دوره های مقدماتی و عالی، ادبیات عرب را تدریس می کرد. کتابهای شرح نظام، مغنی اللبیب و مطوّل را برای دوره متوسط تدریس می کرد و در دوره عالی معلقات سبع، مقامات بدیع الزمان همدانی و مقامات حریری را درس می گفت. گاهی هم کتابهای لآلی حاج ملاهادی سبزواری وحاشیه ملاعبدالله را در فلسفه و منطق تدریس می کرد. در بیشتر درسهای او، بیش از سیصد طلبه شرکت می کردند. روزهای تعطیل نیز بیکار نمی نشست، نهج البلاغه، عروض و قافیه تعلیم می داد.

او با همه وسعت معلومات و تسلّط قطعی که به درسها داشت،

ادیب نیشابوری به هنگام میانسالی

نفر دوم از راست

اگر شبی فرصت مطالعه درس فردا را نمی یافت، درس را تعطیل می کرد که این امر هم به ندرت پیش می آمد.

ادیب اجازه نمی داد ضمن درس کسی از او سؤال کند. منابع فراوانی برای هرموضوع معرفی می کرد، پس از بیان مقدمات برای هرموضوع، به نتیجه گیری می پرداخت. درهردرسی شاگردان وی با کتابهای زیادی در علوم ادب آشنا می شدند.

درگذشت

ادیب، پس از سالیان مدید، از حجره مدرسه نواب به حجره بیمارستان منتصریّه منتقل شد وهرگز به حجره بازنگشت وحجره ها را با خاطره ای چهل ساله به خود رها کرد! او، در حال احتضار بود که از یکی از شاگردان خود خواست تا معلقه امرءالقیس را برای او بخواند و خود زیرلب زمزمه می کرد. در بیت ۲۹ معلقه، ادیب برای همیشه چشم برهم نهاد.

ادیب در شصت و سومین سال زندگی خود، صبح جمعه ششم خرداد ۱۳۰۵، برابر با ۱۵ ذیقعده ۱۳۴۴ هـ. ق. با تنی نحیف، قامتی متوسط، پیشانی فراخ، ابروان کوتاه، لبان پریده رنگ، شاربهای آویخته و محاسن کوتاه درمقبره ای نزدیک دارالحفاظ آستان قدس رضوی به خاك سپرده شد و خاطره شیرین او چون نسیمی فرح بخش درخاطر شاگردانش ماند و چندین دهه نقل مجلس شد.

شاگردان ادیب

ادیب، مشفقانه و از روی دلسوزی به تعلیم و تربیت شاگردان خود می پرداخت و از کمی استعداد شاگرد رنجیده نمی شد و از تکرار درس و بحث پرهیز نمی کرد.

یکی از شاگردان نام آور ادیب، ملک الشعرای بهار است که پس از مرگ پدرش مرحوم صبوری، در سال ۱۳۲۲ هـ. ق. که از بزرگان شعر وادب فارسی بود، از خدمت ادیب بهره جست و خود وی در سبک شناسی به این امر اشاره کرده است و در یکی از قصاید خود، او را در ردیف رضی الدّین نیشابوری، صبوری و میرزا حبیب خراسانی، قرار می دهد.

این قصیده اگر از ری به خراسان افتد

اوستادان به رهی طعنه زنند از ره دور

آری از ری به خراسان نبرد زیرك شعر
راست چون زیره به کرمان و به تبریز انگور
آن خراسان که در او بوده صبوری و حبیب
این یک از پشت شهید، آن دگر از نسل صبور
آن خراسان که در او بوده«ادیب الادبا»

ثانی اثنین «رضی الدین» در نیشابور ملک الشعرا، حرمت ادیب را درهمه عمر داشت، ومی گفت:

«من خودم بارها شنیده ام که استاد نسبت به من اظهار بی لطفی می کنند، ولی هرگز راضی نشده ام یک کلمه که حاکی از خرده گیری و عیب جویی باشد، درباره ایشان بگویم. زیرا او استاد است و پدر، هرچه بفرماید مختار است و آزاد. امّا بنده و سرکار، باید همواره متوجه این فرموده مولای مؤمنان حضرت امیر(ع)باشیم:

من علّمنی حرفاً فقدصیّرنی عبداً

همواره در مقام ثنا و ستایش نسبت به استاد باشید که ماهرچه داریم از او داریم. آقای ادیب اگر شاعر بزرگی نیست، ولی مربّی بسیار بزرگی است که قرنها ایران چنین مربّی عالیقدر وبزرگی به خود ندیده و نخواهد دید، مخصوصاً آن همه بزرگواری و مناعت طبع و عزّت نفس که انسان را بلند طبیعت و فرزانه بار می آورد درکمتر کسی وجود دارد.»

به جز ملک الشعراء بهار، اندیشه وران بزرگ و نامور دیگری نیز در مکتب ادیب تلمّذ کردند، ازآن میان می توان چهره های زیر را نام برد:

بدیع الزّمان فروزانفر، محمد پروین گنابادی، محمّد تقی مدرس رضوی، محمود فرّخ، محمّدتقی ادیب نیشابوری، محمدعلی بامداد، سیدجلال الدّین تهرانی، دکتر مهدی آذر، دکتر امین ادیب طوسی، سید حسن مشکان طبسی، مجدالعلای بوستان، عبدالحمید اشراق خاوری، سید محمدباقر عربشاهی سبزواری، حاج مرتضی میرزا قهرمان، سیدهدایت الله شهاب فردوسی، دانش خراسانی و...

معاصران

عصر ادیب، یکی از مقاطع شکوفایی علم و ادب خراسان بود. هم زمان با وی متفکران و نامداران دیگری درمشهد زندگی می کردند. ما در این جا به نام آنان بسنده می کنیم و گفت و گو درباره برخی ازآنها را به مجال دیگری می نهیم.

۱. صید علی خان درگزی (م: ۱۳۳۶ هـ. ق.) که در علم انساب و نقد شعر متخصص بود و در این دو دانش از دیگران گوی سبقت را ربوده بود. سایکس در تدوین چندین فصل از کتاب «تاریخ ایران» از حافظه بی مانند وی بهره جسته وخود به این امر اشاره کرده است.

۲. آیت الله حاج میرزا حبیب خراسانی(۱۳۲۷-۱۲۶۶ هـ. ق.) از عرفا، شعرا و مجتهدان بنام خراسان که با ادیب رابطه داشت و غزلی الهی ادیب را با غزلی بسیار عمیق و دلنواز استقبال کرده است.

۳. حکیم صفای اصفهانی(۱۳۲۲-۱۲۶۹ هـ. ق.) وی برای کارهای دیوان همراه مؤتمن السلطنة عازم خراسان گردید و با ادیب معاشرت داشت و شعر می سرود.

۴. ایرج میرزا(۱۳۴۴ - ۱۲۹۱ هـ. ق.) وی در بهمن ۱۲۹۷ هـ. ش. به عنوان معاونت پیشکاری دارایی خراسان به مشهد آمد و از دوستان نزدیک ادیب بود، وخود در قالب شعر به نقد مسائل مختلف اجتماعی می پرداخت.

ادیب و سیاست

جای آن است که ازاین زاویه نیز به زندگی ادیب، نیم نگاهی داشته باشیم. ادیب نیشابوری از شعرا و ادبایی است که درحاشیه مسائل مشروطیت زیست. او به چگونگی گفتن بیشتر توجه داشت، تا به چه گفتن. او از تمایل تند ادبیات مشروطه به محیط کوچه وبازار و کششی که به سوی مباحث روز داشت پرهیز می کرد. عرفان ادیب نیز عرفانی تجریی نبود و از این نظر در نقطه مقابل میرزا حبیب الله خراسانی قرار داشت.

در زمانه ای که ادیب می زیست، رویدادهای مهمی درایران به وقوع پیوست: تحریم تنباکو از سوی میرزای شیرازی(۱۳۰۹ هـ. ق.)، قتل ناصرالدین شاه(۱۳۱۳ هـ. ق.)، انقلاب مشروطیت(۱۳۲۴ هـ. ق.)، دخالت روس و انگلیس درایران، کودتای سیدضیاءالدّین طباطبائی یزدی در سوم اسفند ۱۲۹۹، نهضت خراسان به رهبری کلنل محمّدتقی خان پسیان (۱۳۳۹ هـ. ق.) و انقراض سلسله قاجار. اینها همه از رویدادهای دوران

زندگی وی هستند، با این حال شعر ادیب رابطه اندکی با این فراز و نشیبهای حیات سیاسی جامعه دارد. او، در حاشیه مسائل مشروطیّت می زیست و از حوادث و رویدادهای تند و تیز این دوره کاملاً به دور بود.

سخن خود را با یکی از غزلهای ادیب به پایان می بریم.

جزآن نشاط که از چشم یار می بینم
همه نشاط جهان را خمار می بینم
حدیث هجر عبث پیش من مگوی که من
به هرچه می نگرم روی یار می بینم
به جز قرار دل خویشتن درآن خم زلف
جهان و هرچه در او بی قرار می بینم
ندانم این چه ودیعه است در طبیعت عشق
که نیش و نوش به هم سازگار می بینم
چگونه چرخ نه بر رای من تواند گشت
که دم به دم من از او زینهار می بینم
خدای را ماچه زمینی است خانقه که دراو
نه آسمان را مشتی غبار می بینم
حدیث طوفان با من مگو که من خود را
فراز کشتی گردون سوار می بینم
زطور سینا آن جلوه ای که موسی دید
نهان نه سینه خود آشکار می بینم
به غیر خود که نخست آیتم زخطّ وجود
هویّت دگران برکنار می بینم
به پیرنیست نیازم که پیر را برخویش
مثال کودك ناکرده کار می بینم
«ادیب» کلّم وخود را زیمن همّت خویش
به جزو کلّ همه فرمانگذار می بینم.

شناختن نقش زمان و مکان، همواره باید با پایبندی به اصول فقاهت که روش علمی و تخصصی است همراه باشد. و این است معنای سخن امام راحل، رحمه الله علیه، که فقه پوینده و منطبق بر نیازهای همیشه و همه جا را، همان فقه سنتی دانسته و بر این پای فشرده اند.

بخشی از پیام حضرت آیت اللّه خامنه ای به:

کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی، نقش زمان و مکان در اجتهاد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی